

پاره‌ای از تعلیقات آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی بر احادیث اصول کافی

عبدالحسین طالعی^{***}

چکیده: این مقاله، تعلیقات آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی هشت حدیث از پنج باب کتاب اصول کافی را دربر دارد که از کتاب چاپ نشده «اساس معارف القرآن» نقل شده است. این احادیث و توضیحات آنها درباره معرفت خدا، اسماء و صفات الاهی و بداء است. براساس توضیحاتی که آمده است، خداوند، معرفت خود را به بندگان تذکر می‌دهد و فطرت الاهی را به آنان یادآور می‌شود؛ توصیف‌های بشری در وصف خداوند، نارسا است؛ اسماء و صفات الاهی تمییز او از خلقش را نشان می‌دهد؛ و بداء جلوه‌ای بارز از قدرت و سلطنت واسعة الاهی است.

کلیدواژه: توحید - معرفة الله / اسماء و صفات الاهی / بداء / توحید - روایات / کافی - روایات توحید / اصفهانی، میرزا مهدی / دانشمندان شیعه - قرن ۱۴.

مرحوم آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی (۱۲۰۳-۱۲۶۵ق) - از عالمان بزرگ خراسان در سده گذشته^۱ - در کتاب منتشر نشده «اساس معارف القرآن» یک دوره نظاممند، در علوم مبدئی و معادی ارائه کرده که در آن، به صدھا حدیث استناد کرده و ذیل آنها مطالبی بیان داشته است.

در این گفتار، ترجمه فارسی تعلیقات و نکات مرحوم آیت‌الله اصفهانی بر هشت حدیث اصول کافی عرضه شده، تا نمونه‌ای از بینش ایشان باشد. گرچه سخن در این زمینه‌ها بسیار مجلل و سرشار از اشارات و نکات است که در گفتارهای دیگر باید عرضه شود، ولی ترجمه همان بخشها برای اهل فضل، می‌تواند دریچه‌هایی از معرفت بر روی آنها بگشاید و فرصتی دیگر برای تأمل و نقد و بررسی در مورد آنها فراهم سازد.

این بخشها، براساس نسخه‌ای از کتاب «اساس معارف اقرآن» گزینش شد، که جمعی از فضلا، تصحیح و تحقیق آن را با نظارت فرزند دانشمند مرحوم آیت‌الله اصفهانی، جناب میرزا اسماعیل مدرس غروی، براساس نسخه‌های مختلف خطی این کتاب، به سامان آورده‌اند.

بدین روی، در این گفتار، به شماره صفحه یکی از نسخه‌های خطی کتاب (نسخه مرحوم حجت‌الاسلام شیخ علی‌اکبر صدرزاده دامغانی) و نسخه تحقیق شده، و نیز شماره حدیث - براساس شماره‌گذاری مسلسل احادیث در نسخه تحقیق شده - اشاره می‌گردد.

بيانات آیت‌الله اصفهانی، ذیل هشت حدیث از اصول کافی آمده که نسخه اساس در این مورد، چاپ دارالکتب الاسلامیة (تصحیح و تحقیق مرحوم استاد علی‌اکبر غفاری) است.

تعليقیات احادیث منتخب. در سه بخش (معرفة الله، دو حدیث: اسماء و صفات الاهی، دو حدیث: بداء، چهار حدیث) ارائه می‌گردد.

۱. درباره شرح حال او، بنگرید: فصلنامه سفینه، شماره ۲، ص ۳۱-۳۰، مقدمه «ابواب الهی»، از آثار ایشان (تحقيق: حسین مغید، تهران: منیر، ۱۳۸۶ ش) ص ۹۲-۹۱.

بخش اول - معرفة الله

۱) کافی ۱: ۱۳۵، کتاب التوحید، باب جوامع التوحید، ح ۵

از زمان امام صادق علیه السلام، معارف بشری در جوامع اسلامی انتشار یافت و عرفای بشری روی به فزونی نهادند. معارف و علوم الاهی با معارف بشری آمیخته شد، و این به سبب کوشش خلفاً و مترجمان، و کوشش پیروان آنها بر رفع تمایز بود. در آن زمان اختلافات در باب توحید، فراوان شد. و دانشمندان علم کلام و فلسفه در شهرهای مسلمان زیاد شدند.

به همین جهت، این سائل از امام رضا علیه السلام درباره توحید می‌پرسد. و امام رثوف غریب صلووات الله علیه در نامه شریف خود، با جوامع توحید به او پاسخ می‌دهد، و نسبت به معارف قرآن تنبه می‌دهد. و می‌فرماید:

الحمد لله المألهم عباده الحمد».

یعنی: هر کس یاد آورد که علم به حمد اوست، این خود، از افاضه و هدایت الاهی است، زیرا انسان به حیث ذات خود، فاقد علم و هدایت به حمد خداوندگار خویش است.

سپس امام رضا علیه السلام صراحتاً بیان می‌دارد که قرآن بر چه مبنایی است. می‌فرماید:

فاطرهم على معرفة ربوبيته».

این جمله، عین تذکر دادن است به این نکته که آفریدگان، بر فطرت معرفت و توحید او مفطور شده‌اند، و اینکه او خداوندگارشان است، بدون اینکه شریک داشته باشد. پس اوست قیوم حیات بخش که بخشندۀ عقل، علم، قوت، قدرت، عافیت و کمالات است، چنان که روشن است.

سپس تنبه می‌دهد به نکته‌ای که به نور عقل و علم، از آیات و علامات الاهی که دال بر خدای تعالی است - مکشف می‌شود. توضیح اینکه به نور علم و عقل، کشف می‌شود که هر آنچه دانسته شود، تعقل گردد، تصوّر شود و فهم گردد، حیث

ذات آن، مجعلولیت و شیئیت و تحقق بالغیر است که همان مخلوقیت باشد. پس با این آیات مکشوفه تذکر می‌دهد به جاعلِ قیوم قدوسی که برتر از مشابهت به آن آیات است، به هر وجهی از وجوده که باشد.

سپس با تذکر به تمام آیاتی که نشانه‌هایی بر عزیز قدوسی برتر از ادراک هستند، کلام را تفصیل می‌دهد.

آنگاه به مطالبی تنبه می‌دهد که به عقل و علم کشف می‌شود، یعنی مباینت ذوات خودشان با ذاتی که آن را به فطرت می‌شناسند. آنگاه خدای تعالی را وصف می‌کند، بدانچه خداوند خود را وصف کرده، از علو و قدس، که عقل و علم دو برهان بر آن هستند. و این عین تذکر به عجز از معرفت او به توصیفات و تعریفات بشری است. پس خدای تعالی نفائصی را که در آفریدگان او معلوم است، از خدای تعالی نفی می‌کند. و این - چنان که روشن است - عین مخالفت با توحیدهای بشری است، که خدای تعالی را به یکی از دو وجه وصف می‌کنند.

سپس امام رضا صلوات‌الله‌علیه و آله تصریح می‌کند که خدای تعالی به وجود خود، جوانانهای اوهام را در هم کوبیده است، پس توهمندی خدای تعالی شأنه ممتنع است، چه رسد به توهمندی توحید او. حضرتش، بر این معنا تأکید فرمود، با جمله «اول الدیانة معرفته، و کمال المعرفة توحیده». بدین ترتیب، تأکید فرمود بر اینکه کمال توحید، نفی صفات از اوست. این عین تذکر به توحید است که بشر بر آن منظور بوده، چرا که خدای تعالی نه وصف می‌شود و نه به وجهی تعبیر می‌شود، همان‌گونه که ظاهر است در نظر کسی که آن را وجودان کند؛ چرا که عقل و علم، دو برهان‌اند بر آن که صفت و موصوف، هر دو حیث ذات آنها، مخلوقیت است که با خالق جاعل تباین دارد. پس محال است که بتوانند معرف خدای تعالی باشند.

بدین روی، هر که خدا را وصف کند، او را محدود کرده است، چون توصیف خداوند به هر وجه، و توصیف کمالات و اعطاؤ تمییک او براساس معلومات و

مفهومات و معقولات و متصورات، از آن حیث که همه محدودند، مستلزم تحدید خداست. چراکه موصوف به وصف محدود، ضرورتاً محدود است. و محدودیت، مخالف ازلیّت است.

به این جهت، امام رضا علیه السلام، بحث و تکلم و اثبات و نفی را نسبت به خدای تعالی و کمالاتش و افعالش و مالکیتش و جاعلیّتش بطور کلی ساقط می‌کند.

سپس حضرتش به نکاتی تنبه می‌دهد که ان شاء الله تعالی خواهید دید، که خداوند تعالی، عالم بود زمانی که معلوم نبود -تا آخر نوشتار آن جتاب، که از نهائی معارف الاهیه است که از معارف بشر، ممتاز است. (رسدد صدرزاده، عن ۱۹۲؛ نسخ، تحقیق شده، ص ۵۸۸، ذیل حدیث شماره ۱۱۰۶)

۲) کافی ۱: ۱۳۷، کتاب التوحید، باب جوامع التوحید، ح. ۳.

تصریح امام علیه السلام بر اینکه خدای تعالی به توصیفات و گزارش‌های بشری و صفت نمی‌شود، بر خردمند دانا پوشیده نیست.

سپس یادآوری می‌کند آنچه را که انسان به فطرت می‌شناسد، و علم و عقل دو برهان بر آناند، یعنی مباینت و تقدس خداوند تعالی از مشابهت با دیگران.

آنگاه حضرتش تصریح می‌کند که خدای تعالی میرا است از تمام آنچه در اجسام ترکیب کرده است. پس باری تعالی نه تنها جسم نیست، بلکه روحی مرکب در جسم نیست. نیز آشکارا می‌فرماید که خداوند، نه جسم است و نه صورت. و این عین مخالفت با توحید‌های بشری است که می‌گویند: «سبحان من خلق الاشياء وهو عينها» (الفتوحات المکہ ۴: ۱۳۲ - سطر ۲) و عقیده دارند که او موصوف است و متعین است به تمام اوصافت مخلوقیّت.

همچنین می‌فرماید: «فرق بين ما جسمه و صوره و شيئاً وبينه». بدینسان آشکارا بیان می‌دارد که خداوند، مشیّء الاشياء است، و حیث ذاتِ اشياء، مشیّئت به خدای تعالی است، که مجعلیّت ذاتی بدون جعل است.

سپس تصریح می‌کند که خالق لطیف جلیل، خلق و صنع کرد، نه از شئیء. و روشن است که این عین مخالفت با معارف بشری است، که عقیده دارند خدای تعالی متعین به نفس ذات خویش است، و به نظر آنها خلقت اشیاء عین تعین خداوند متعال است. چون چنین است، خلقت اشیاء از شئیء به حقیقت شیئت است، که ذات خدای تعالی است.

آنگاه آشکارا بیان می‌دارد که علم خدای تعالی متوقف بر معلوم نیست و بشر در معارف خود به این علم نمی‌رسد، و این از مسائل دشوار است. (نسخه صدرزاده، ص ۱۹۴؛ نسخه تحقیق شده، ص ۵۹۱؛ ذیل حدیث شماره ۱۱۰۸)

بخش دوم - اسماء و صفات

(۳) کافی ۱: ۱۱۶، کتاب التوحید، باب معانی الاسماء و اشتقاقداها، ح ۷: بر خردمندان پوشیده نیست که مراد از اسماء و صفات، همان صفات لغوی است که عین اسماء است.

امام علیؑ می‌فرماید: «إِنْ قَلْتَ: لَمْ تَزُلْ عَنِّي فِي عِلْمِهِ وَ هُوَ يَسْتَحْفَهَا»، این تفسیر و کلام در معارف بشری، به ثبوت معلومات است به این دلیل که علم به اشیاء را بدون کینونت آنها به وجهی - بعد از التزام و تصریح به علم خدای تعالی به آنها - نمی‌شناسند.

لذا حضرتش نص و تصریح دارد به نفی معلومات، از لاآ، از تمام حیثیات و به همه معانی که بشر در معارف خود قائل است، از مراتبی که در مورد ذات خدای تعالی نزد خود تصوّر می‌کنند.

همچنین امام علیؑ تصریح می‌کند که انطواه (پیچیدگی) کثرت در وحدت، غلط است و خدای تعالی، متجرّی نیست، بلکه قابل توهّم به قلت و کثرت نیست. بدین‌سان به ندای بلند، فریاد می‌دارد که وحدت در کثرت و کثرت در وحدت، باطل است.

حضرتش صلوٰت اللہ علیٰ تأکید می فرماید کہ بر اوہام حرام است که او را محدود سازند. و این تصریحی است شدید به اینکه توہم تحدید، از محّمات است.

اما بشر در توحیدها و معارف خود، پس از اثبات علم حق - تعالیٰ شأنه - معلومات را در مرتبه‌ای از ذات باری، به وحدت علم و عالیم و معلوم، اثبات می‌کند. و این عین کثرت مورد توہم است. پس از آن به این عقیده ملتزم می‌شوند که او کثیر است خارجاً در عین وحدت. و امام صلوٰت اللہ علیٰ این را در بشر می‌بیند.

از این رو، تصریح می فرماید که خداوند، علم ذاتی دارد و عالیم است، آنگاه نفی کثرت را به تمام معانی آن، آشکارا بیان می دارد.

آنگاه به روشنی توضیح می دهد: «و كذلك قولك «عالم»، **أَنَّا نَفِيتُ بِالْكَلْمَةِ الْجَهْلِ وَ جَعَلْتُ الْجَهْلَ سَوَاهً»، این کلام، نصی است بر اینکه علم خدای تعالیٰ، نفی جهل است نه اثبات معلومات در ذات او.**

سپس می فرماید: «فَإِذَا أَنْفَنَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ، أَنْفَنَ الصُّورَ وَ الْهُجَاءَ، وَ لَا يَنْقُطُعُ وَ لَا يَزَالُ مِنْ لَمْ يَزُلْ عَالَمًا». بدین سان، بر تصریح به «علم بلا معلوم» الاهی، تأکید می کند که علم خداوند، موكول به معلوم نیست، در هیچ وجه از وجوده آن، چنان که بیان خواهد شد، ان شاء اللہ تعالیٰ.

پس این روایت - چنان که دیده می شود - تصریحی است شدید و توضیحی اکید، بر بطلان این توہم که خدای تعالیٰ بعد از مرتبه ذات غیب مطلق، مرتبه علم به اشیاء را دارد، به عین علم به ذات اقدس خود - تعالیٰ شأنه - که به دلیل انطواء کثرت در وحدت او پیش می آید.

طبق این حدیث، عقیده یاد شده عین توہم کثرت در ذات الاهی است و عین تحدید در مرتبه استجلاء که بشر عقیده دارد، چنان که به ندای بلند، فریاد می زنند،

و تصریح کرده‌اند به وجود اعیان ثابته در علم، و آشکاراً گفته‌اند که اعیان ثابته، مجعلوله نیست، در پی آن که ذات، مجعلول نیست، چنان که برکسی پنهان نمی‌ماند.

(نسخه صدرزاده، ص ۱۸۶؛ نسخه تحقیق شده، ص ۵۵۹؛ ذیل حدیث شماره ۱۰۸۵)

۴) کافی ۱: ۱۱۴، کتاب التوحید، باب معانی الاسماء و اشتقاها، ح ۲.

امام صلوات الله عليه می‌فرماید که الوهیت، اقتضای مآلره دارد. و باید کسی باشد که درباره او تحریر پدید آید، زیرا آن که إله است، پدید آورنده است. پس باید کسی باشد که درباره او - تعالی شانه - واله و متحیر شود.

بر خردمندان آشکاراست که این کلام، عین تذکر به الوهیت حق تعالی است که هرکسی آن را می‌شناسد. و نیز تذکر به تحریر است که صرف شیئت به خدای تعالی در آن است.

کلام امام علیه السلام که فرمود: «الْخَبْرُ أَسْمَ لِلْمَأْكُولِ» - تا آخر حدیث - تذکری است به اینکه مباینت اسم شیء با مسمی، به علم حقیقی که ظاهر به ذات خویش است، معلوم است.

امام علیه السلام تبیه می‌دهد که توحید خداوند، تمییز او از آفریدگانش است، و می‌رساند که اسمای خدای تعالی غیر از خود خدا است. کسی که مباینت اشیاء را به علم حقیقی یاد آورد، برهانی باهر برای او آشکار می‌شود بر اینکه توحید خداوندگار، تمییز او است از خلقش، نه وحدت او با آفریدگانش، چنان که آشکار است. (نسخه صدرزاده، ص ۱۸۷؛ نسخه تحقیق شده، ص ۵۶۲؛ ذیل حدیث شماره ۱۰۸۷)

بخش سوم - بداء

۵) کافی ۱: ۱۰۷، کتاب التوحید، باب صفات الذات، ح ۵.

روشن است که توهّم، فقط از آن جهت است که غیریت آفریدگان با آفریدگار، بدیهی است. گوینده، پنداشته است که اگر بگوییم: «خدا عالم است»، ناگری براید معلومات - که فعل اویند - با او همراه (وازلی) باشند. اما امام علیه السلام پاسخ می‌دهد که

خدای تعالی، عالم است و عین علم، بدون معلوم. (علم بلا معلوم) است. (نسخه
صدرزاده، ص ۲۱۴؛ نسخه تحقیق شده، ص ۶۷۵؛ ذیل حدیث شماره ۱۱۸۰)

۶) همان باب، ح ۶:

روشن است که سخن گفتن، ناگزیر باید در مقیاس عقل سائل باشد. از این
حدیث برمی آید که مرجع اشکال بعضی از موالی - چنانکه پیشتر یاد شد - مبنی
بود بر این نکته که غیریت آفریدگان با آفریدگار، بدینه است و آنان پنداشته بودند
که علم، ناگزیر از وجود معلوم است و معلوم، فعل خدای تعالی است. از این رو
گفتند: اگر معتقد شویم که او می داند که او واحد است نه غیر او، در این صورت
ناگزیر است از پدید آوردن دیگران، که این خلف است.
به این دلیل، به این توهم افتادند که حق بعد از اینکه اشیاء را آفرید، می داند که

قبل از خلقت آنها واحد بود، در زمانی که آن اشیاء وجود نداشتند.

اما امام علیه السلام بر علم خداوند تصریح فرمود، و به تفصیل با آنها وارد نشد، برای
تبیه بر اینکه خدای تعالی در کمال خود، با تمکرها و استدلالهای بشری شناخته
نمی شود، پس نص کلام امام، علم خدای تعالی است که آن را معین نساخت و به
چیزی اضافه نکرد، چنان که آشکار است.

اینها بخشی از روایاتی است که به علم ذاتی خدای تعالی برمی گردد. کسی که
بخواهد بر تمام روایات وارده در این مقام آگاه شود، ناگزیر باید به کتابهای اخبار، از
کافی و بحار و ادعیه و صحیفه‌ها رجوع کند.

سپاس خدای را، که روشن شد تمام آیات و روایات مربوط به علم، تذکری است
به حقیقتی که عقل و علم و معرفت فطری، برهان آن هستند، یعنی: علو علم الاهی
از کینونت شیء در آن و وحدت او در ذاتش؛ یا همراهی معلوم؛ یا توقف آن بر وقوع
شیء؛ یا محدود شدن؛ یا محصور شدن به یکی از دو تقیض یا به نظامی خاص.
عقل و علم و معرفت فطری، همچنین برهان اند بر علو خداوند، از اینکه (کنه

او) به عقل و علم شناخته شود، چه رسد به اینکه با معلومات و معقولات شناخته شود.

چون تعیین نظام موجود، در مرتبه علم حق تعالی به ذاتش ممتنع است، ناگزیر باید این تعیین به فعلش باشد، و گرنه تخصیص بدون مخصوص لازم می‌آید. چرا که هرچه مخصوص فرض شود، نسبت آن به تمام نظام‌ها متساوی است. آنچه معین مخصوص است، رأی الاهی و بدای اوست که حیث ذات آن، مخصوص بودن و معین بودن است.

پس بنابر رأی خود، حبیب خود و صادر اول خود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ را تکوین داد (پدید آورد). سپس از رأی او و بدای او، نظام کائن را عینیت داد، بدین‌سان که علم بلاعلم که نسبت به آن داشت، به پیامبر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حمل کرد، که همان مشیت است. پیامبر و اهل بیت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ براساس این علم، از هر چیزی خبر می‌دادند، اگر آیه‌ای در کتاب الله نمی‌بود.^۱

آنچه از این علم منکشف می‌شود، محدود است، اما علمی است به آنچه پدید خواهد آمد قبل از پدید آمدن آن. پس آن نیز «علم بلاعلم» است، همچنان که علم به نظامات غیرکائن محدود، علم بلاعلم است. و شاید از علمی باشد که خدای تعالی در شب‌های جمعه به آن گرامیان می‌آموزد. و تحمیل خدای تعالی را نهایتی نیست. بدین روی، در شب‌های جمعه بر علم آنها افزوده می‌شود. و عین افاضه قدرت بر آن است.

از سوی دیگر، علم به آنچه تکوین یافته، علم به کائنات گذشته است. و آن علم مع المعلوم است، چنان که علم به آنچه دانسته نیست از غیر کائنات گذشته، نیز مع المعلوم است.

۱. مراد، آیه ۲۹ سوره رعد است. چنان که در روایات آمده است.

همچنین علم خدای تعالی با قداستی که دارد، از نهایت، غیب مکنون مخزون است که کسی را براز آگاه نساخته است، به این دلیل که نهایت ندارد. پس تکوین نبی اکرم ﷺ، فقط به خداوندگار اوست، که عین مشیّتی است که به نفس خود آفریده شده و بقیه مخلوقات بدان آفریده شده‌اند پس [چنان که در حدیث شریف آمده] «پیامبر ﷺ از خداست و همگی از پیامبرند». و این است مراد انشتقاق نور پیامبر از نور عظمت خدای تعالی.

بدین رو آشکار می‌شود که خدای تعالی عالم است به نظام کائن معین، قبل از کینونت آن. و به علم خود که به حبیش و برگزیده‌اش می‌آموزد، در باب رأی خود که مخصوص به ذات قدوس الاهی است نسبت به دو متساوی و تعیین بدان تحقق می‌یابد. پس تعیین، فقط به فعل اوست. و این علم ثانی حق تعالی به نظام معین کائن است. رأی و بدای او، فقط از علم اول اوست که مقدس از تعیین است. پس وقتی رسول اکرم ﷺ وعاء مشیّت الاهی است که علم به نظام کائن - قبل از پدید آمدن آن - است. پس هر چیزی را که خداوند تعالی احصاء کرده، قبل از پدید آمدن آن در کتابی است، که همان پیامبر برگزیده است. همچنین تمام آنها را احصا کرده در کسی که نفس رسول است، که امام مبین علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم اویند، صلوات الله عليهم اجمعین.

آن‌اند برگزیدگان عالم به غیب به علم خدای تعالی. وقتی عالم به نظام کائن باشند قبل از پدید آمدن آن، چگونه پس از پدید آمدن، عالم به آن نباشند؟ پس آنانند کتاب مبین، که هیچ رطب و یابسی نیست جز آن که در آن کتاب باشد. و هیچ غائبی در آسمان و زمین نیست مگر آن که در این کتاب ثبت شده باشد. (نسخه

صدرزاده، ص ۲۱۵؛ نسخه تحقیق شده، ص ۶۷۶؛ ذیل حدیث شماره ۱۱۸۸)

(۷) کافی ۱: ۲۵۱، کتاب الحجه، باب فی شأن انا ازلناه، ح ۸

بر خردمندان آشکار است که وجه احتجاج به این سوره مبارکه و به سوره حم

(دخان)، همان است که در روایت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت که دو فعل مضارع (تنزّل) در سورة قدر و «تفرق» در سورة دخان) در فعلیت و استمرار، ظاهرند.

از این روایت مبارکه روش می‌شود که ورود سائل به محضر حضرتش، به اذن آن جناب صلوات الله علیه نبوده است، واو اهل معرفت بداء و فهم آن نبوده است، زیرا امام صلوات الله علیه توضیح خود را تکرار می‌کرده و با این همه تکرار، سائل، معنای بداء را نفهمیده است. پس امام تصریح می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمل را از جهت حکم خدای تعالی به ایقاع شیء می‌داند، و اینکه حکم و قضای خدای تعالی در شب‌های قدر نازل می‌شود و امام، بعد از سؤال، تصریح می‌کند که مراد، آمدن حکم و امر، از خدای تعالی در شب‌های قدر است.

بعد از سؤال، امام صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می‌کند که «حکم» که به ائمه علیهم السلام می‌رسد، در علم آنها نیست. بعد از این تصریح شدید حضرتش، سائل می‌پرسد: «فما يحدث لهم في ليالي القدر علم سوي ما علموا؟» در برابر این پرسش، آن جناب صلوات الله علیه پاسخ می‌دهد که امامان معصوم علیهم السلام به کتمان این مطلب امر شده‌اند. و این حقیقت است روشن، چرا که از او جب واجبات، عدم القاء حکمت است به کسی که نمی‌فهمد.

توضیح اینکه تفسیر سؤال باز می‌گردد به «علم بلا معلوم» الامی. و سائل، از کسانی است که به علم، شناخته شده نیست و آن را نمی‌داند. بلکه خدای تعالی عالم به آن است، زیرا او خود آن را آموخته است. پس القای آن به کسی که می‌خواهد آن را به علم و فهم و عقل بشناسد، اضلال است، چه رسد به کسی که صریح کلام را نمی‌فهمد، تا آنجاکه - بعد از تصریح به اینکه حکم در علم ائم نیست - باز هم می‌پرسد: «فما يحدث لهم في ليالي القدر علم سويا علموا؟» پدر و مادرم فدای آن امام همام باد، که چه بزرگ منش و بربدبار است! آن‌گاه امام صلی الله علیه و آله و سلم پس از این برای چهارمین بار که مورد پرسش قرار گرفت: «و ما

کانوا علّموا ذلك الحكم؟» تصریح کرد: «بلی، قد علموا، ولکنّهم لا یستطیعون امضاء شیء حتی یؤمروا فی لیالی القدر».

روشن است که مراد از علم ائمه علیہ السلام به حکم - از آن حیث که چنان باشد - همان است که برای تعیین نظام در علمشان، بدان حکم می شود، نه نفس الامر، چرا که امام علیہ السلام در روایت تصریح می کند که ناگزیر، امری خواهد بود. از این رو، ائمه استطاعت ندارند مگر بعد از امر. با این همه، سائل مراد را نفهمیده و بار دیگر می پرسد: «هل کان یأته فی لیالی القدر شیء لم یکن علّم؟»

امام جواد علیہ السلام پاسخ می دهد: «لا یحّلّ لک أَنْ تَسْأَلَ عَنِ هَذَا». سرّ مطلب نیز روشن است، زیرا آن سائل، اهلیت برای فهم نداشت، به ویژه در مورد مطلبی که شناخت آن حتی با فهم و عقل و علم ممکن نمی شود، چرا که بازمی گردد به اختصاص علم به این حکم، به ذات خدای تعالیٰ، به علم بلا معلوم او. هیچ تعیینی به هیچ وجهی از وجوده نیست در علم خدای تعالیٰ به این حکم و نقیض آن و امثال آن تابع نهایت، بدون تعیین و بدون معلوم.

با این همه حضرتش صلوات الله علیه به سائل پاسخ داد که این علم که در مورد آن می پرسی - یعنی: علم به این حکم که از جانب الاهی فرود آمده و اختصاص به ذات باری دارد، بدون تعیین و بدون معلوم در هیچ وجهی از وجوده، و اینکه رسول خدا و ائمه هدی علیہ السلام آن را نمی دانند مگر در شب‌های قدر - مخصوص اولیای معصوم الاهی است، که هیچ کس را بر آن آگاه نمی سازند، مگر خودشان را، نه کسانی را که از آنان نباشند و به ولایت دیگران متمسّک باشند.

زیرا اهل بیت علیہ السلام، تذکر دهنده به جهانیان اند. پس هر کسی را که خداوند خواسته که خود را و علم خود را در قداست و علوّ آن به او بشناساند، از کسانی که پیروان اهل بیت باشند، او به اطلاع حاجت‌های الاهی، از آن مطلع می شود، و به معرفت آنها می شناسند، نه دیگران. چنین کسانی، وابسته به اهل بیت اند. و اعجز

امامان معصوم با بذل علم به کسانی که حامل علوم و معارفشان نباشند، باطل نمی‌شود.

به هر حال، صراحةً روایت بر آن است که خدا، بذا دارد. و حکم او ناگزیر در شب‌های قدر، فرامی‌رسد، و ایمان به سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»، به ایمان به بداء بازمی‌گردد. (نسخه صدرزاده. ص ۲۶۴؛ نسخه تحقیق شده. ص ۷۸۴؛ ذیل حدیث شماره ۱۲۸۶)

(۸) کافی ۲: ۴۴۹، کتاب الایمان والکفر، باب نادر، ح ۱:

این امر بدیهی است که قدرت خداوند در انحصار تطهیر و تکمیل، بی‌پایان است. نیز بدیهی است که خداوند تعالیٰ عدل و فضل دارد، لذا رأی برای اوست که براساس عدل، بلکه براساس فضل خود - برای تطهیر بندۀ و تکمیل او - حکم به عقوبّت کند، و نیز می‌تواند آنچه را که حکم کرده امضاء نکند، از سر رافت و امتنان، به این دلیل که قدرت او در تطهیر و اصلاح بندۀ‌اش پایان نمی‌پذیرد. لذا حکم به کیفر می‌کند و از امضاء بازمی‌ایستد، زیرا در امضای آن رأی دارد.

پس علت فاعلیّت او کمال ذات اوست. و علت غائی، کراحت مسائّت بندۀ اوست و پاداشی به نوافل او، به این دلیل که پیشتر روشن شد که تردّد خدای تعالیٰ شانه، مانند تردّد آفریدگان او نیست، چنان که به براهین روشن شد. بلکه تردّد خدای تعالیٰ، بقای او در لطف و احسان و رافت بر بندۀ مؤمن اوست، به اینکه کیفری را که بر بندۀ‌اش تقدیر و قضا کرده بود تا او را از معصیّت تطهیر کند، امضاء نکند، به رأی خود که انحصار تطهیر و کیفر و عدل و فضل را تخصیص می‌زند.

آنگاه، بدان روی که علم و قدرتش بر انحصار تطهیر، نامتناهی است، آنچه را تقدیر کرده امضاء نمی‌کند، و به رأی حکم می‌فرماید که تخصیص زده و غایت فعل خود را جاری می‌سازد که علت فاعلیّت خدای تعالیٰ نیست، و این به دلیل کراحت بندۀ مؤمن از موت است یا تطول خداوند بر او برای پاداش دادن به نوافلی که ادا کرده است. پس منزه است خداوند، که در کارهایش بس ارئوف و بزرگ‌منش است!

خلاصه اینکه بشر در معارف خود، به اختلاف شدید در مورد علم الاهی و مراد از قدرت و جاعلیّت و جعل و خلقت خدای حکم افتاده‌اند، و نیز در این مورد که آیا خلقت خدای تعالیٰ آغازی داشته است یا نه؟

بعد از تکامل و تحقیقات فراوان توسط فحول و ارکان دانش بشری، براهین بشری اقامه کردند بر اینکه:

الف - علم خدای تعالیٰ به نظام آئم، به عین علم او به ذات خویش است؛

ب - قدرت او فعلیت تأثیر اوست به دلیل امتناع قوه در ذات باری؛

ج - چون تخلف علت تامه از معلول آن ممتنع است، آفریدگان او از لوازم ذات اوست، و آن مخلوقات، ازلى و ابدی هستند - حتی عالم اجسام - چرا که وقتی مخلوقات، از لوازم ذات باری باشد، بدء و ابداع در آنها ممکن نیست.

د - فعل، از ناحیه خدای تعالیٰ، تغییر و امکان در ذات او را موجب می‌شود. پس براهین اقامه کردند بر اینکه نظام، به طور وجوب واقع شده، بر یک شیوه و یک گونه.

ه - تغییر نظام کائن، از ممتنعات واضح است.

و - وقوع و تقدّم و تأخّر، در ظهرور است نه در حدوث ذاتی و صدور. بر این اساس، براهین حکمی اقامه کردند بر امتناع معاد جسمانی که پیامبران صلوّات الله علیہم اجمعین بدان بشارت و هشدار دادند.

اما آنچه صاحب شریعت و قرآن مجید آورده، با تمام این موارد مخالفت دارد، به دلیل آنچه بیان شد که اساس آن بر براهین الاهی و شهادت حق تعالیٰ شأنه است، و نیز علم و قدرت الاهی شناخته نمی‌شود مگر به خود خدا، بدین روی تذکر می‌دهد به مثال اعلى که به وسیله آن، خداوند در علمش و قدرتش - در عین علوّ و قداست - شناخته می‌شود. همچنین تذکر می‌دهد به حق تعالیٰ شأنه در کمالاتش. بدین جهت تذکر می‌دهد که آفریدگان، ازلى نیستند، بلکه فقط ذات او

ازلی است، و خداوند مُبدِع مُحدِث است، پس خلقت او را آغازی است از رأی و امر او، و نیز حکم و قضا و حتمی گردانیدن او.

چرا که تمام تعیینات سابق، بلا معلوم و بدون کینونت شیء است، زیرا خدای تعالی نسبت به تمام کائنات، قبل از تکوین علم داشت.

پس ناگزیر امضای او براساس رأی اوست. و محال است که به وجوب و امتناع خلاف آن منقلب شود، بلکه نسبت پیدایش و ناپیدایش (کوئن و لاکوئن) بعد از تمام این تعیینات، مساوی است، بدون هیچ گونه اولویت، به هیچ وجهی از وجوده، زیرا که این موارد با رأی تعین یافته، پس او را رأی است بعد از این تعیینات، چنان که او را قبل از آن و حتی بعد از حتمی سازی و حتی در آنچه وعده داده است. و نیز به دلیل مالکیت رأی، خداوند تمجید می شود به اینکه باری تعالی خلف و عده نمی کند. پس آنچه تکوینش را با رأی تعیین کرده، امضا کند، به صنع شیئی نیاز ندارد. (نسخه صدرزاده، ص ۲۸۳؛ نسخه تحقیق شده، ص ۸۲۵؛ ذیل حدیث شماره ۱۳۵۲)